

همچنان هنر نژاد ایرانیانست و بس اما این بار: هنر کتاب نخواندن

بهاء‌الدین خرمشاهی

اول از همه، این عنوان طولانی را به بنده ببخشید. اگرچه طولانی است، اما شاید براعت استهلال داشته باشد و حاکی از محتوای این مقاله باشد. نمی‌دانم بر ما ایرانیان انقلاب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کرده، و پنجه در پنجه تهاجم فرهنگی غرب افکنده، چه می‌گذرد که اینهمه بی‌کتاب شده‌ایم.

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی قول می‌دهم هیچ جامعه‌شناسی، حتی آقای احمد اشرف، زور علمش به تحلیل این معضل فرهنگی نرسد. بهانه‌هایی که لاکتابان برای کتاب نخریدن و نخواندن می‌آورند همه سست و نادرست است. می‌گویند کتاب گران است. بنده از یک سلسله مقاله که چند سال پیش نوشتم، با آمار و ارقام ثابت کردم که در شانزده - هفده سال بعد از انقلاب (تا هنگام نوشتن آن مقاله که «گران نمایی کتاب» نام داشت) کتاب کمترین افزایش قیمت را داشته است. با وجود آنکه در دو سه سال اخیر، کتاب تا حدودی جهش قیمت داشته است، اما آن حکم هنوز به قوت خود باقی است. لاقفل برای مردم تهران، گرانی مانع خریدن چیزی نمی‌شود. حال آن چیز، چه اتومبیل آخرین سیستم باشد، چه تلویزیون آخرین مدل، چه خوراک و پوشاک و چه مخصوصاً خرج قزو فر.

می‌گویند قشر خریدار کتاب و خواننده کتاب در ایران که کارمندان و دانشجویان و تا حدودی دانش آموزانند، همه بی‌پولند؛ و این درست است. ولی مگر ما از ثروتمندان و پول پاروکنان و هرس کنندگان درخت اسکناس انتظار داریم که کتابخوان باشند. اگر کتاب



می خواندند که در معاش خود در می ماندند تا چه رسد که بتوانند با قارون مسابقه دهند. درد اینجاست که همین کارمندان، وقتی هم که کتاب مجانی به صورت «بُن» در اختیار آنان قرار داده می شود، باز هم رغبت به مطالعه ندارند؛ که شرحش خواهد آمد. اینکه می گویند گرانی و بعضی بحراناها و معضلات اجتماعی دل و دماغی برای مردم باقی نگذاشته، باز هم مسموع نیست. دل و دماغی که این مردم برای تعقیب مسابقات جام جهانی فوتبال و پیگیری تلویزیونی جلسات محاکمه شهردار یا استیضاح وزیر کشور نشان می دهند، حاکی از هوش و حواس و واکنش طبیعی (اگرچه در مورد فوتبال قدری افراطی و نمایشگرانه و دقّ دل خالی کنانه) است.

اگر تصور کنید یا ادعا کنند که معضل یا بلیه بزرگ کتاب نخوانی ملی ما ناشی از مشکلات ارشادی و فی المثل سانسور کتاب است، بنده به عنوان کسی که هم ناشر است و هم مؤلف و هم اهل کتاب و زندگی، و ذهن و ضمیرش همه با کتاب سرشته است و کارشناسانه به قضایا می نگرد، و دست کم سه مقاله در زمان تصدی وزیر سابق ارشاد، در رد و تخطئه سانسور کتاب نوشته است، عرض می کنم که این ادعا با واقعیت انطباق ندارد. اولاً در یک سالی که از تصدی دولت جدید می گذرد، مشکل ممیزی کتاب در وزارت ارشاد به حداقل رسیده است. اگر سانسور شدید و غلیظ سابق، جلوی انتشار کتابهای خوب را گرفته بود، ممیزی ولرم فعلی عامل بازدارنده رشد کتاب (چه از نظر عنوان چه تیراژ) نیست، و به عرض می رسانم که در یک سال گذشته آمار کتابهای منتشره شاید نسبت به سال و سالهای پیش سی - چهل درصد رشد داشته باشد؛ و ثانیاً چنین نیست که ممیزی به کتابهای بی خاصیت اجازه نشر داده باشد و جلوی کتابهای با خاصیت را گرفته باشد. در حال حاضر شاید حتی یکصد عنوان از میان ده هزار عنوان (یعنی یک صدم) هم در عرض یک سال به محاق سانسور نیفتاده باشد.

اگر تصور فرمایید یا ادعا کنند که کتاب خوب منتشر نمی شود یا کم منتشر می شود، عرض می کنم انصاف نیست. در سالهای منتهی به انقلاب و یک دو سال بعد از انقلاب که

تولید و نشر کتاب در تاریخ صد سال اخیر و بعد از انقلاب، به اوج خارق‌العاده‌اش رسید، کتابهای بهتری منتشر نمی‌شد.

امروزه دانشنامهٔ ادب فارسی (تاکنون ۲ جلد کلان) منتشر می‌شود که با استقبال مواجه نمی‌شود، یا ترجمهٔ موسیقی کبیر فارابی، یا چندین رقم دانشنامه و آثار مرجع ارزشمند، و همه با بازار سرد مواجه می‌شود. بنده با همکاری یکی از دوستانم جناب مسعود انصاری از علمای فرزانهٔ اهل سنت، یک مجموعهٔ کم نظیر از میراث جاودانهٔ کلام و خطب و نامه‌ها و احادیث نبوی به صورت دو زبانی، با حرکت و اعراب متن اصلی و ترجمهٔ فارسی امروزین در صفحهٔ مقابل با بهترین حروفچینی و چاپ منتشر کردیم (به نام پیام پیامبر) و تصور می‌کردیم یک چیزی مانند آزمایشهای هسته‌ای هند و پاکستان صدا می‌کند، اما آب از آب تکان نخورد.

امروزه آثار مهمی در زمینهٔ فلسفی و فلسفهٔ علم و فلسفهٔ دین و کلام و دین پژوهی و مذهبهای فکری مانند مسایل هرمنوتیک و اندیشه‌های پست مدرنیستی یا ترجمهٔ جدیدترین رمانهای امریکایی و اروپایی در تهران منتشر می‌شود. در این صورت یا بی‌خبری یا بی‌انصافی می‌خواهد که بگویم کتاب خوب در نمی‌آید. به قول خواجه: ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست. یا به گفتهٔ همو:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند؟

اگر تصور فرمایید یا ادعا کنند که دولت مددی نمی‌رساند که بار افتادهٔ کتاب را بلند کنند، این هم درست نیست. اگرچه روشنفکران همواره از رهگذر نق زدن و انتقاد (غیر مستند) از دولت، کسب و جاهت برای خود می‌کنند ولی بنده به عنوان کسی که سی سال مدام با مسایل کتاب زیسته است، عرض می‌کنم: در ایران دیواری از دیوار دولت کوتاه‌تر و دستی از دست او بی‌نمک‌تر وجود ندارد. وزارت ارشاد در دو دههٔ بعد از انقلاب اهتمام عظیمی در حل معضلات و موانع تولید کتاب و حتی در ترویج و تشویق تولید کتاب (چه تولید نرم



افزاری، چه سخت‌افزاری) از خود به خرج داده است.

امروزه مشکلی به نام کمبود مواد و مصالح چاپ وجود ندارد. اگرچه قیمتها بالاست. اما بالا بودن قیمتها مانند سایر کالاهاست، یا قدری بهتر از آنهاست.

یارانه و کمکهای مالی پیدا و پنهان دولت برای فقط کتاب (و نه مطبوعات یا سایر فرآورده‌های فرهنگی) تا به حدی بالاست که با آن می‌توان کل محصولات کتاب یک سال را از ناشران خرید! و پایین بودن شرم‌آور تیراژ کتاب - که از سه هزار میل به دو هزار و کمتر کرده است - این امر را ممکن می‌سازد. عملکرد ترویجی دولت اشکالاتی را هم دارد که به سه فقره آن اشاره می‌کنم:

۱. وزارت ارشاد هرساله به مبلغ حدوداً سه میلیارد تومان «بُن» کتاب به صورت رایگان در بین کارمندان و دانشجویان توزیع می‌کند. متأسفانه بخش اعظم این بنها به دلالتان و واسطه‌ها فروخته می‌شود و از دست آنان به پایان خط یعنی بانکها بازگردانده می‌شود و پولش گرفته می‌شود، یعنی صرف خرید کتاب نمی‌شود.

با مردمی که به آنها ده-بیست هزار تومان «بُن» رایگان کتاب اهدا می‌شود که بروند و کتاب بخرند و نمی‌خرند و با حذف ده- بیست درصد آن را به دلالتان می‌فروشند، چه باید کرد؟ این فقط بی‌کتابی و بی‌علاقگی به کتاب و احساس غلط بی‌نیازی از آن نیست، بلکه نفرت از کتاب است. وزارت ارشاد هم این مسأله را بهتر از امثال من می‌داند، اما دست از این شیوه نادرست برنمی‌دارد.

۲. یک سیاست نادرست دیگر ارشاد، در دوره‌های پیشین دادن وامهای بی‌وثیقه بود که برای بازپرداخت آن محکم کاری نشده بود، و از این راه میلیاردها به جیب بعضی از ناشران سرازیر شد. تا آنکه وزارت ارشاد به خود آمد و امر وام‌دهی را سرو سامان بخشید و سروکار ناشران وامگیر را با بانکها انداخت. یعنی پای خود را از وسط این ماجرا کنار کشید.

۳. یک عملکرد ترویجی وزارت ارشاد نمایشگاههای بین‌المللی سالانه است که در آنجا هم سالی بیش از ده میلیون دلار کتاب خارجی را با ارز یارانه دار ارزان در اختیار

نیازمندان دانشگاهی و غیره می‌گذارد. ولی در چنین بازار مکاره‌ای دلان میداندار و اصلی می‌شوند و باز کتاب به دست اهلس نمی‌رسد. یک مسأله که باعث پیدا شدن سروکله دلان می‌شود این است که سیستم خرید کتاب (انتخاب کتاب، روند دشوار فرم پرکردن و صفهای طولانی بانکها برای پرداخت قیمت کتاب و معضل آخر دریافت پردردسر کتاب باعث می‌شود که خریدار عادی از جمله استادان محترم بی‌دست و پا، عطای چنین ارز مشکل زایی را به لقایش ببخشند و خود را از مهلکه تنازع بقا و شکار پرماجرا و پردردسر کتاب کنار بکشند و میدان را به میدانداران دلال واگذارند.

این نمایشگاهها با آنکه دولت حسن نیت دارد، کارآیی ندارد، مگر از نظر سروصدای تبلیغاتی و از این نظر که به مدت ده روز کارناوال مردم پسند و پیک نیک و وعده‌گاه دیدار جوانان راه می‌اندازد. شاید تجربه جدیدی که وزارت ارشاد با اکراه به طرفش می‌رود، یعنی برقراری فروشگاه و نمایشگاه دائمی، بدیل خوبی برای این نمایشگاههای پردردسر باشد. یا همچنین تجربه‌هایی مانند «شهر کتاب» وابسته به شهرداری تهران.

گاه بازتابها و واکنشهایی که وزارت ارشاد در طی این سالها دریافت داشته است، در تصحیح عملکردهایش کمابیش مؤثر بوده است. یکی از این روشهای درست و اصولی وزارت ارشاد که نه مانند تذبذب «بن» و «بن‌پراکنی»، بیحاصل و دلال پرور است و نه مانند آوازه‌گری و نمایشگری نمایشگاههاست، عبارت است از خرید کتاب از ناشران. این خرید فعلاً گزینشی است و شامل آثار مرجع و سنگین و غیرسودآور ولی علمی - فرهنگی است و در حال گسترش است و تنها راه نجات صنعت نیمه ورشکسته نشر امروز ایران است.

خوب است برای تغییر ذائقه خوانندگان اندکی به آمار و ارقام و محاسبات روی آوریم. در ایران در هر سال در حدود ۷ تا ۸ هزار عنوان اعم از چاپ اول و تجدید چاپی منتشر می‌گردد، و با آنکه صنعت نشر به زور و زحمت بسیار دخل و خرج می‌کند، در حدود ۲۵۰۰ ناشر داریم. با این هنر ملی کتاب نخواندن و سودآور نبودن کار نشر در حیرتم که چرا باید ۲۵۰۰ ناشر داشته باشیم. من رقم ناشران را در حدود ۱۳۰۰ می‌دانستم ولی در خبرنگارانه



اتحادیه ناشران، شماره جدید، در ضمن گزارشی به رقم ۲۵۰۰ برخوردم. اما این رقم بالا به هیچ وجه نمی‌تواند مایه دلخوشی باشد. زیرا حداکثر و دست بالا در حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ ناشر بیشتر فعال نیستند. یعنی یک دهم تعداد رسمی و صوری ناشران. بقیه سختکوشانه مشغول عدم فعالیت‌اند. به طوری که در ظرف یک سال و دو سال هم کتابی منتشر نمی‌کنند و وزارت ارشاد ناشران غیرفعال را تهدید به لغو پروانه می‌کند.

لابد این سؤال به ذهن اغلب خوانندگان می‌رسد که اگر صنعت نشر را کد و سرد و بی‌سود است، چرا اینهمه ناشر داریم؟ واقعاً تحقیقی در این باره صورت نگرفته است که این بیش از دو هزار ناشر غیرفعال دلشان را به چه چیزی خوش کرده‌اند؟ برای اینان، نشر شغل نیست بلکه سرگرمی است. شاید فکر می‌کنند اینکه پروانه نشر داشته باشند - ولو فعال نباشند - فی‌نفسه حیثیت است یا حیثیت آور است. این تورم بی‌فایده در زمینه مطبوعات هم دیده می‌شود. شمار مطبوعات امروز ایران از یک هزار عنوان فراتر است. در حالی که شاید حتی ۱۰۰ نشریه آبرومند و فعال و پرخواننده هم نداشته باشیم. من بشخصه بسیاری کسان را از گرفتن پروانه نشر یا نشریه متصرف کرده‌ام. یا سودآور نبودن این دو شغل / سرگرمی را برایشان توضیح داده‌ام، یا نچرخیدن کار نشریه و بالا نرفتن سطح فرهنگی آن را. به متقاضی نشر گفته‌ام می‌خواهی چه کتابهایی و از چه کسانی منتشر کنی؟ نویسندگان و مترجمان با سابقه با ناشران با سابقه کار می‌کنند، لذا سر شما بی‌کلاه می‌ماند و باید با یک مشت جاعل و جوان و جویای نان و نام سروکله بزنی و به جایی نرسی. به متقاضی نشریه هم نظیر همین حرف رازدهام و گفته‌ام آنهايي که قلمی دارند و اسم و رسمی هزار جور تعهد و مشغله دارند، فقط آنهايي که می‌خواهند سلمانگیری را سر شما یاد بگیرند، حاضرند با شما همکاری و هم‌قلمی کنند. روحیه ائتلاف و همکاری در میان ما ضعیف است، اما هزار ماشاءالله تا بخواهید تکروری و فردگرایی رواج دارد.

این را هم نگفته نگذارم که به نظر می‌رسد نشریات در ایران، به رکود کتاب دامن می‌زند. همانطور که بیسکویت و ساندویچ به چلوکباب ضرر می‌زند. همیشه شبه غذا جای

غذا را می‌گیرد. ورق زدن نشریه جزو تنقلات است. لذا مردم گریزان از کتاب، برای آنکه از قافله حرفها و شایعات سیاسی و غیره عقب نمانند، سر خود را با نشریات گرم و دل خود را خوش می‌کنند که لابد اهل مطالعه‌اند.

اگر وضع نشریات در ایران خوب است، چرا باید نشر دانش تعطیل شود و در کلک از علی دهباشی که کوشاترین سردبیر دو دهه بعد از انقلاب در زمینه نشریات ادواری جدی است، خلع ید شود؟ و چرا باید نگاه نو با فداکاری و ریاضت مداوم آقای علی میرزایی با هزار زور و زحمت منتشر شود. باری رشد و رونق مطبوعات - یعنی نشریات - در سالهای اخیر بسیار نویدبخش و آزادی بیان در حدی مطلوب است. اما از آنجا که این رشد، به رکود کتاب دامن زده است، من از آن دل چرکینم. البته اهل مطالعه جدی هم کتاب می‌خوانند و هم نشریه (اعم از روزنامه‌ها و مجلات).

حالا دنباله آمار و ارقام را بگیریم. در ایران آمار تولیدی سالانه کتاب در سالهای اخیر روبه افزایش است (بین ۸ تا ۱۰ هزار عنوان در سال). ما می‌گیریم ۱۰ هزار عنوان، تیراژ متوسط را هم می‌گیریم بین سه و دو هزار یعنی دو هزار و پانصد. اگر تیراژ را ضربدر تعداد عناوین سالانه کنیم می‌شود ۲۵ میلیون نسخه. از آن طرف از جمعیت بیشتر از ۶۰ میلیون ما مطابق آمار ۷۹ درصد - بگیریم ۸۰ درصد - باسوادند یعنی چهار پنجم کل جمعیت که می‌شود ۴۸ میلیون نفر، و با ایرانیان خارج از ایران و فارسی زبانان غیر ایرانی جمعاً می‌شود ۵۰ میلیون نفر. یعنی در هر سال ۲۵ میلیون نسخه کتاب فارسی برای ۵۰ میلیون نفر فارسی خوان انتشار می‌یابد. یعنی برای هر نفر نیم کتاب، یا برای هر دو نفر یک کتاب. اما این توزیع فقط خیالی و ریاضی است. حق این است که در زمینه علوم انسانی (که قابل تسری و اطلاق به سایر حوزه‌ها هم هست) حدوداً عده‌ای برابر با ۱۰ هزار نفرند که کتاب وارد زندگی‌شان شده است. اینان هم خواننده حرفه‌ای هستند و هم خریدار حرفه‌ای. عده‌ای دیگر که تعدادشان را نمی‌توانم حدس بزنم، اما در جمع و در کل جمعیت کمتر از صد هزار نفر است، سالی، ماهی، گاهی یک کتاب می‌خرند. یعنی چهل و نه میلیون و نهصد هزار نفر



بی‌کتاب می‌گذرانند. به برداشت بنده نود و هشت درصد از جمع کتاب نخوان ایران را گلهای سرسید این جامعه، نخبگان تحصیلکرده تشکیل می‌دهند، یعنی بسیاری از استادان دانشگاه، روشنفکران با هر شغل و مقامی، کارمندان عالی رتبه، آقایان دکترا (چه پزشک چه سایر دکترا)، مهندسان، وکلا، قضات، سردفتران، اهل صنعت و تجار سطح بالا و همانندان آنها. وقت این عزیزان عزیزتر از آن و گرانقیمت‌تر از آن است که با کتابخوانی تلف شود.

بنده برای این تهمت به تحصیلکردگان و نخبگان علمی - صنعتی - تجاری کشور عزیزمان چه دلیلی دارم؟ یک دلیل که واقعی است اما اعتبار دادگاه پستند ندارد، مشاهده شخصی بنده و سایر ارزیابان وضع نشر و کتاب است. دلیل دیگر که به برهان خلف شباهت دارد این است که این جمع نخبگان حدوداً ۲ تا ۳ میلیون نفرند. اگر این دو سه میلیون نفر مانند آن ده هزار نفر حرفه‌ای و کمتر از صد هزار نفر نیمه حرفه‌ای، همیشه یا گهگاه کتاب می‌خریدند، تیراژ کتاب و تعداد عناوین کتاب به دهها برابر وضع فعلی می‌رسید. وقتی نخبگان تحصیلکرده کتاب نخرند و نخوانند، از عامه مردم که هم فرهنگ اولیه‌اش را ندارند و هم ظاهراً بودجه خرید کتاب را، چه انتظاری می‌توان داشت؟

سایر علل کتاب نخواندن را غیر از آنهایی که بررسی کردیم، بررسی کنیم. می‌گویند عادت مطالعه که باید از کودکی و سنین دبستان و دبیرستان ایجاد می‌شد، به خاطر نقایص نظام آموزشی، در شهروندان بی‌کتاب ایجاد نشده است. والله این هم قبول نیست. زیرا حدوداً بیش از سی سال است که ادبیات کودکان و نوجوانان و نهادهایی چون شورای کتاب کودک، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و نشریاتی چون کیهان بچه‌ها، رشد ادب فارسی و غیره در کشور ما به ترویج (عادت) مطالعه مشغولند و طبقه متوسط شهری هم که به خریدن ادبیات کودکان و نوجوانان برای فرزندان دلبد خود، علاقه و اهتمام نشان داده است، پس چرا اینهمه چریدن هیچ دنبه‌ای به بار نیاورده است؟

می‌گویند کتابخانه عمومی کم داریم. اما در پاسخ اینان می‌گویند اغلب کتابخانه‌های عمومی موجود هم مشتری چندانی ندارند. مگر دانش آموزان که برای فرار از گرما یا سرما به

این اماکن، به ویژه در ایام امتحانات پناه می‌برند.

معلوم نیست که اول باید توسعه اجتماعی - سیاسی - اقتصادی پیدا کنیم و سپس کتابخوان شویم یا اول کتابخوان شویم تا سپس توسعه پیدا کنیم؟ چیزی که مسلم است این هنر ملی کتاب نخواندن، یک معلول چندین علتی است. من در این مقاله حتی یکی - دو تا از آن علل را پیدا نکردم. اگر به ذهن خود فشار بیاورم شاید بتوانم یک دو دلیل و علت پیدا کنم.

اگر حمل بر طنز نکنید بنده یکی از علل دهگانه (یا مثلاً دوازده گانه) رکود کتاب و کتابخوانی را در ایران، فروپاشی اردو و خیمه و خرگاه کمونیسم در جهان می‌دانم. زیرا تقریباً یک ثلث کتابهای سابق یا رأساً در این زمینه‌ها بود، یا تلمیحات و ایهامات چپی و انقلابی داشت.

انقلاب اسلامی خودمان هم از این سلسله علل و عوامل است. زیرا جوانان دیروز اغلب کتابهای اجتماعی - سیاسی را به امید و در آرزوی تغییر جهان (جهانی خودشان) - و نه تفسیر آن - می‌خریدند و می‌خواندند، حال این عظیم‌ترین تغییر و تحول که انقلاب نام دارد رخ داده است و لیس وراء عبّادان قریة.

عامل سوم تلاش معاش است و از تورم عقب نماندن یا تورم را به سهم خود تحمل کردن، و خلاصه پرداختن به معاش، دل و دماغی برای پرداختن به معاد باقی نگذاشته است و نخبگان و تحصیلکردگان پیشگفته و کسانی که یک هوا از نظر فرهنگی و علمی و اجتماعی از آنها عقب‌ترند، در کار ماساژ علمی اند.

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار هر که در دایرة گردش ایام افتاد عامل چهارم برای عده کثیری از کتاب‌نخوانان، فقر است. هم فقر مالی و هم فقر فرهنگی. پی بردن به اینکه کتاب فرهنگ می‌آورد، خود به فرهنگ اولیه‌ای نیاز دارد که بسیاری کسان آن را ندارند.

طبق ضرب المثل گفته‌اند که شکم گرسنه ایمان ندارد، حالا ما انتظار داریم برای



شکم گرسنه کتاب و مطالعه تجویز کنیم؟

روی خطاب من با این بخش شریف از جمعیت ایران نیست. آرزو مندم که واقعاً دولت رفاه بخش امروزیمان فعال شود که بتواند با مدد و همیاری خود مردم، فقر را چه مادی باشد، چه فرهنگی، پس بزند و مغلوب کند. روی خطاب من با طبقات و اقشار مرفه است که احساس کوچکترین نیازی به کتاب ندارند و می‌گویند: گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است.

عامل پنجم پدید آمدن رسانه‌ها و سرگرمیهای جدید از جمله تلویزیون ماهواره‌ای که در ایران به آن ماهواره گفته می‌شود و ویدئو که این دو (حال رسانه‌های وطنی به کنار) همه وقت فراغت این حضرات را می‌گیرد.

از میان این نخبگان، اگر دست بر قضا، یکی وجدانش بیدار شود و رو به کتاب آورد، همکاران یا دوستان و خانواده‌اش فکر می‌کنند به نوعی مشکل روانی و روحی پیدا کرده است و دچار افسردگی شده است.

اما شگفت آورتر از همه کتاب نخوانان در ایران امروز، عده کثیری از اهل قلم‌اند و این را از اطلاع و مشاهده دست اول خود نقل می‌کنم. آری کسانی که کار تمام وقت یا پاره وقتشان تألیف یا ترجمه کتاب است، خودشان سال تا سال کتاب نمی‌خرند و کتاب نمی‌خوانند. خداوند این پرده‌دریها را بر این عبد جانی بیخشد.